أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه‌السّلام پس از بیان آن سه دستور به «عنوان» كه اول فرمودند: وَ لَا یطلُبُ الدُّنیا تَكَاثُراً وَ تَفَاخُراً دنیا را برای فخرفروشی به دیگران و زیاده‌طلبی و كثرت‌گرایی در هر زمینه‌ای، چه مال و چه مقام، كسی كه مقامش در رتبه‌ای است بخواهد به مقام بالاتر برود، موقعیتش به آن مرتبه رسیده بخواهد ترقی كند و به موقعیت بالاتر برود اهل دنیا همین هستند. دنیا را برای این نخواهد.

 دوم فرمودند: وَ لَا یطلُبُ مَا عِندَ النَّاسِ عِزّاً وَ عُلُوّاً به خاطر عزّت و اعتلای بر دیگران آنچه را كه در دست دیگران است را طلب نكند و توقع نداشته باشد هرچه كه بقیه دارند او هم داشته باشد. باید ببیند صلاح او در چیست. خدا برای او چه چیزی را مقدّر كرده و چه چیزی را برای او پیش آورده. تا یك چیز را می‌بیند آه نكشد آه حسرت از دل برنیاورد، تا یك مقامی را می‌بیند تمام آرزوهای خود را بر باد رفته نپندارد. تا یك موقعیتی را برای یك شخصی مشاهده می‌كند آه حسرت نكشد. چرا این‌طور باید باشد؟ بخاطر اینكه تمام اینها را باید از خدا بداند و هر چیزی را مناسب با خودش بداند.

 در یك بیمارستان ممكن است در یك اتاق سه مریض را بخوابانند و به هر كسی یك دوایی را بدهند. حالا مریض‌ها می‌گویند چرا دكتر دارویی كه به آن داده به ما نمی‌دهد، حسرت می‌كشند؟ نه، چرا آن شربتی را كه به او داده به ما نمی‌دهد، یك هم چنین تصوری را نمی‌كنند. چرا؟ چون تشخیص می‌دهند هر كدام از اینها مرض جدایی دارند و داروی جدایی را هم می‌خواهد مطابق با آن درد و تألّم داروی خاصّ به آن تألّم را پزشك برای هر كس توصیه می‌كند، مقدارش را هم تعیین می‌كند. بچه‌ای كه مریض است دارویی كه برای او تجویز می‌كنند یك چهارم شخص بزرگ است، هیچ می‌گوید چرا پدر من دو یا سه تا كپسول می‌خورد و به من این مقدار قرص را می‌دهند، می‌گویند بیا تو هم یك مشت بخور! می‌میری، هر چیزی حدّ خودش را دارد.

 سالك باید تصور خودش را در ارتباط با مسائل دنیوی این‌چنین قرار دهد كه خدا برای هر كسی آنچه را كه صلاح اوست قرار می‌دهد. صبر كرد، تحمل كرد، پذیرفت، قبول كرد كه هیچ، قبول نكرد آن‌قدر سر خودش را این طرف و آن طرف می‌زند تا تمام استعدادهای خودش را می‌كشد و از بین می‌برد

 و به هیچ جا هم نمی‌رسد. آیا چیزهایی كه به دیگران داده شده اصلا به صلاح او هست یا نه؟ این خودش یك مطلب است.

 مطلب سومی كه امام صادق علیه‌السّلام به «عنوان» فرمودند كه ما راجع به آن صحبت می‌كردیم وَ لَا یدَعُ أَیامَهُ بَاطِلًا، روزگارش را به بطالت نگذراند. راجع به این فقره یك قدری مبسوط صحبت كردیم و رفقا تلقی به قبول كردند و مطلب را دریافتند و به آنچه كه مورد نظر و مقصود امام صادق علیه‌السّلام است تا حدودی رسیدیم. در اینجا حضرت مطلب را تمام می‌كنند می‌فرمایند: فهذا اول درجه التقی بعد از این مرتبه و بعد از رعایت این مطالب ثلاثه و آنچه را كه قبل از این ما به شما بیان كردیم این تازه اول درجه تقوا است؛ یعنی به اینجا كه رسیدیم حالت تقوا برای انسان حاصل می‌شود.

 حالا راجع به تقوا باید صحبت كنیم كه چیست و آنچه كه در آیات قرآن و در روایات به تقوا اشاره شده، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام اصلا راجع به تقوا در آن خطبه همام، خطبه متقین، یك خطبه نقل كرده‌اند حالات آنها و خصوصیات آنها، امام صادق می‌فرماید: كسی كه این مطالب را رعایت كند به اول درجه تقوا رسیده. قال اللَه عزّوجلّ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ‌ القصص، ٨٣ حضرت اشاره می‌كنند به آیه قرآن كه می‌فرماید این دار آخرت را ما قرار دادیم برای چه افرادی؟ لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً برای آن افرادی كه زندگانی خود را در این دنیا بر اساس اعتلا و بزرگ‌منشی قرار ندادند، براساس سلطه‌جویی بر دیگران و تحت نفوذ كشیدن دیگران قرار ندادند. علوّ، بزرگ منشی، از حدّ خود پا را فراتر نهادن، حد و ذاتیات و لوازم وجودی خود و صفات و غرائز را نشناختن، این معنای علوّ است. وَ لا فَساداً به دنبال فساد هم نیستند، به دنبال اصلاح هستند.

 خیلی آیه عجیبی است، به ظاهر ساده است. همین‌طور می‌خوانیم و می‌رویم‌ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ‌ اینكه كاری ندارد. انسان بزرگ‌منشی نمی‌كند و اعتلا نمی‌كند و كاری ندارد. ما كه به دنبال اصلاح هستیم و به دنبال فساد نیستیم! در عمل مشخص می‌شود كه انسان چقدر این حقایق را توانسته بر خود منطبق كند و خود را با این واقعیات تطبیق دهد. آنجایی كه پای نفس و نفسانیات در كار می‌آید و آنجایی كه پای احترام به خود و آبروی دیگران به كار می‌آید، آنجا كه مصالح دنیوی و اعتبارات دنیوی قدم به عرصه وجود انسان و شخصیت و شئون انسان می‌گذارد، آن‌وقت ببینیم خودمان را چقدر با این آیات تطبیق دادیم. وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ و در آخر نتیجه اختصاص به متّقین دارد. آن كسانی كه اهل تقوا هستند، آن كسانی كه به دنبال تقوا می‌گردند، آن كسانی كه هدفشان و مقصودشان رسیدن به مسئله تقوا است.

 با توجه به مطالبی كه قبلا عرض شد و تصوراتی كه ممكن است برای ما اتفاق بیفتد در ضمن این مطالب و مباحث یا

 از سایر جاهای دیگر، امروز من به نظرم رسید كه نسبت به یك مطلب كه بسیاری از افراد چه در صحبت‌ها و یا در نوشتجات و نامه‌هایی كه مرقوم كردند نسبت به این مطلب توجه دادند و مسئله را به این كیفیت بیان كردند، به نظر رسید كه در اینجا جایش است كه قبل از وارد شدن در مسئله تقوا و اینكه مقصود امام صادق علیه‌السّلام از مفهوم تقوا چیست و درجات تقوا كه حضرت می‌فرمایند چیست. از لحن كلام امام صادق علیه‌السّلام و همین‌طور استدعای «عنوان بصری» این‌طور به نظر می‌رسد كه حضرت مطلب را تا اینجا تمام كرده‌اند. چون بعد از این عنوان به امام صادق علیه‌السّلام عرض می‌كند كه اوصینی؛ سفارشی به من بكنید و مطلبی به من بگویید؛ یعنی علاوه بر این مطالبی كه تا به حال شما به من فرمودید اضافه بر آن، توصیه‌ای ندارید اضافه‌ای نسبت به مطلب ندارید.

 گاه گاهی من وقتی‌كه صحبتم با رفقا تمام می‌شود و می‌آیم پایین، بعضی از افراد می‌گویند آقا یك نصیحتی بكنید. می‌گویم پس من این دو ساعت بالا چه كار می‌كردم؟ این مطالبی كه می‌گوییم نصیحت است دیگر، می‌گویند نه، یك مطلب خاصی می‌خواهیم. گفتم هر كدام از این جملات من اختصاص به شما دارد، یك ساعت و نیم را روی كاغذ بیاورید، چقدر می‌شود؟ هر جمله‌اش، مربوط به خود من و خود شماست. رودربایستی هم ند اریم. عمل كردیم جلو رفتیم، عمل نكردیم، نمی‌رویم و ما را جلو نمی‌برند رفقا. این را بدانید و در روز قیامت هم ما پای این قضیه و مطلب می‌ایستیم، اگر من و شما به مطالبی كه از بزرگان و اولیای دین و از ائمه علیهم‌السّلام به دست ما رسیده است عمل نكنیم به مطلوب نخواهیم رسید، اگر سی درصد عمل كنیم، سی درصد رفتیم، سی و سه درصد، سی و سه درصد.

 این مطلبی است كه مرحوم آقا در سال آخر حیاتشان به عده‌ای از رفقا كه در مشهد آنها را جمع كردند و گفتند: ما مطلب را گفتیم و حجت را بر شما تمام كردیم. بنده در یك صحبتی از ایشان یادم است كه فرمودند: ما بیش از آن مقداری كه برای شما لازم بود مطلب به شما ارائه دادیم، بیشتر از آن مقدار. بنده به سهم خودم یك چنین مطلبی را ادراك می‌كنم و بقیه دوستان و رفقایی كه خدمت آن بزرگ بودند آنها هم باید اعتراف كنند. چیزی نبوده است كه ایشان نگوید. اگر كسی عمل نكرده است ما بودیم و به ایشان ارتباطی ندارد. تمام آن مطالب و مسائلی كه بعد از مرحوم آقا اتفاق افتاد تمام آنها به خاطر این بود كه ما به مطالب ایشان عمل نكردیم. مگر همین مطالب را ایشان در كتب خود ننوشتند؟ مگر همین مسائل را ایشان شفاهاً به رفقا تذكر ندادند؟ مگر این مطالب راجع به استقامت در طریق، عدم توجه به مكاشفات و اعتبارات و به تخیلات و تطبیق‌

 مشاهدات با موازین، مگر اینها را ما هزار بار از ایشان نشنیدیم؟ اینكه می‌گویم هزار بار شاید كم است، بیش از هزار بار! حالا یكی نمی‌آید عمل كند! به ایشان چه ارتباطی دارد؟ بنده به این مطلب عمل نمی‌كنم چه ارتباطی به ایشان دارد؟

 الان این قرآن كریم در دست ماست همین آیه‌ای كه امام صادق علیه‌السّلام در انتهای مطالبشان به عنوان بصری این آیه را فرمودند: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. راجع به یك جریانی بنده با یك فردی یك مطلبی داشتم. گفتم كه آقا روش پیغمبر و ائمه و اولیای دین همه براساس بحث بوده. بیایید بحث و صحبت كنید و اگر حق با شماست بنده می‌پذیرم، اگر حق با من است شما بپذیرید. در جواب بنده همین آیه را نوشتند، همین آیه‌ای كه ما به این آیه مبتلا هستیم. در جواب من نوشته می‌شود و پاسخ من داده نمی‌شود. خودمان عمل نمی‌كنیم. التفات كردید؟ آیه در قرآن هست و نیازی به امام صادق و اولیای الهی هم نیست همین قرآن، حالا حضرت آمدند به عنوان این آیه را فرمودند و توجه دادند كه شما كه روزی یك جزء قرآن را می‌خوانی، همین‌طور سرسری نخوانید، بفهمید این آیات را و ترجمه‌اش را هم نگاه كنید.

 مرحوم آقا در توصیه‌ای كه می‌كردند به افراد روزی یك حزب و پنجاه آیه می‌گفتند با تدبّر باشد نه اینكه مثل كارتی كه در اداره می‌زنند. یك حزب را هم هری بخوانیم تا آخر و به یك دستور عمل كردیم و قرآن را هم كنار بگذاریم. نه آقا این فایده ندارد، آن قرآنی فایده دارد كه وقتی‌كه می‌خوانیم متوجه مضمون و مفهومش باشیم و این‌طور بدانیم. چرا می‌گفتند جوری قرآن بخوانید كه خدا را قاری و خود را مخاطب و مستمع بدانید؟ چرا؟ برای همین قضیه، جوری خود را قرار بدهیم كه ما در جای رسول خدا نشستیم و جبرائیل این آیات را برای ما آورده است، این‌طور باید قرآن بخوانیم تا مؤثر واقع بشود.

 جبرائیل وقتی قرآن را برای پیغمبر می‌آورد پیغمبر معنایش را نمی‌فهمید؟ هری همین‌طور، آیه آمده، نصف سوره و بعد هم افرادی كه در آنجا بودند از كتّاب وحی می‌گرفتند و اینها را می‌نوشتند یا نه؟ پیغمبر این آیات را می‌گرفت و قبول می‌كرد و در سینه می‌پذیرفت و بعد می‌رفت روی این آیات فكر می‌كرد. حال خودش را با یك یك از معانی و بطون این آیات تطبیق می‌داد. اینكه ابن مسعود قرآن برای پیغمبر می‌خواند و پیغمبر اشكش همین‌طور از دیدگانش جاری بود برای چه بود؟ چه می‌فهمید پیغمبر كه گریه می‌كرد؟ چرا همین قرآن را اگر ما بخوانیم گریه نمی‌كنیم؟ چون پیغمبر یك‌یك حال خودش را با این عوالمی‌كه در این آیه هست تطبیق می‌داد و به این آیه به عنوان یك حقیقت لایتناهی نگاه می‌كرد و آن عظمت و عوالمی كه در این مفاهیم آیات گنجانده شده بود و او اطلاع داشت باعث می‌شد كه روحش به سمت آن عوالم پرواز كند و اشك از دیدگانش بیاید. ما همین‌طور قرآن را باز می‌كنیم، خب امروز یك حزب خواندیم و فردا هم یك حزب خواندیم و توقع‌

 داریم جبرئیل بیاید برای ما طاق نصرت بیندازد! كارتان را كردید دیگر، البته راجع به این قضیه امروز مقداری مطلب داریم خدمت رفقا! آماده باشند! نه! این‌طور نیست. قرآن را باید با تدبّر و با تأمل به نحوی خواند كه انسان یك مرتبه در هر آیه بایستد و توقف كند و یك مرتبه بیدار باش به ذهنش بخورد: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: البته مضمون احادیث هم هست نماز كه می‌خوانید باید خود را قاری و او را مستمع بدانید البته یكی از مراحل است مراحلی كه مربوط به ماست. حالا آن اولیا در چه مرتبه و به چه نحو نماز می‌خواندند آنها حساب و كتاب خاصّ خودشان را دارند قرآن كه می‌خواهید بخوانید باید به نحوی بخوانید كه خود را مخاطب و خدا را القاء كننده این معانی بدانید. وقتی‌كه قرآن را باز می‌كنید باید در همان حال تصور كنید خدا دارد به ما این آیات را نازل می‌كند منتها یك مرتبه نازل كرده در هزار و چهارصد سال پیش بر قلب پیغمبر، قلب و نفس سعی رسول خدا با آن سعه وجودی، همه امت را تا روز قیامت به عنوان تك تك مخاطبین این قرآن در بر گرفته است.

 فرض كنید عده‌ای هستند در اداره و در كلاسی یك دستورالعملی می‌آید، می‌گویند این دستورالعمل برای این كلاس و برای این اداره است. رئیس آن اداره همه را جمع می‌كند و دستورالعمل را برای همه می‌خواند. خواننده كیست؟ خواننده كسی است كه دارد پشت بلندگو این را برای افراد می‌خواند. مخاطب كیست؟ تك تك افرادی كه دارند این دستورالعمل را گوش می‌دهند، خواننده فقط آن رئیس است، خواننده معلم و دبیر است، اما مخاطبین به این نامه و دستورالعمل كه سر این ساعت باید سر كار بیایید، این ساعت باید تعطیل كنید، این چند ساعت را باید اشتغال داشته باشید، در امور اداره این قوانین را باید رعایت كنید اینكه دیگر برای آن رئیس نیست، او هم یكی از افرادی است كه مشمول این دستورالعمل خواهد شد، منتها از آنجایی كه نمی‌آیند هزارتا فتوكپی برای هزار كارمند یكی یكی بدهند دست افراد، یك كاغذ می‌دهند به رئیس می‌گویند برای بقیه بخوان، پیغمبر هم همین بوده است، پیغمبر به عنوان مسئول ابلاغ آیات. این روش، روش قرائت اولیای الهی است نه اینكه می‌گویند این آیات مربوط به زمان پیغمبر است و هیچ ارتباطی به ما ندارد. تفاوت را ببینید از كجاست تا كجا! نه آنكه می‌گویند این آیات مشمول به مخاطبین است بالمشافه پس ظهورش برای ما حجیت ندارد! فقط از باب حكایت و از باب نقل قول باید این آیات را خواند. در آن صورت این قرآن می‌شود روزنامه و دیگر این قرآن، قرآن نیست.

 آن ولی الهی كه می‌گوید باید قرآن را به نحوی بخوانی كه خودت را جای پیغمبر بگذاری آن وقت این قرآن هم بر قلب تو

 نازل می‌شود به همین كیفیت. وقتی‌كه امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها یعنی ای عنوان! این آیه برای تو آمده است گرچه پس از پیغمبر آمدی و گرچه پس از وحی آمدی، ولی وحی در عالم تشریع فقط یك نمودار است و فقط یك آینه است و فقط یك جلوه است كه تجلیات مختلف را در خود می‌گنجاند و الّا مسئله خاصی نیست. اگر قرار به مقامات رسول خدا بود كه پیغمبر در همان غار حرا رسیده بود، برای چه برای ما بیاید؟ خواجه حافظ شیرازی می‌فرماید:

من كه ملول گشتمی از نفس فرشتگان‌ \*\*\* قال و مقال عالمی می‌كشم از برای تو

 این قال و مقال عالم یعنی واسطه و وسیله‌ای هستم كه آن آیات و تربیت و احكام و اعتقادات و معارف را، خدا بهتر از من پیدا نكرد كه به شما بگوید، من فقط كارم همین است. اگر بهتر از من پیدا می‌كرد وحی را به آنها می‌فرستاد. به ابوجهل و ابوسفیان می‌فرستاد، به مغیره بن شعبه می‌فرستاد. من قابلیت داشتم برای اینكه خود را با آن مقام صدق و مقام صفا و عالم قدس و عالم طهارت تطبیق بدهم و اتحاد برقرار كنم و بروم جلو و به حدی برسم كه دیگر هیچ شائبه رین و شین و كدورت و كثرت در وجود من نباشد و آن موقع آینه می‌شوم و آن حقایق هم در این آینه می‌افتد و مردم هم می‌بینند پس آنها را بگیرید. این معنای قرآن است.

 از حالا دیگر باید جور دیگر قرآن را بخوانیم، رفقا باید قول بدهند مثل خود بنده، كه این دفعه وقتی قرآن را باز می‌كنیم به عنوان ثواب نگاه نكنیم. فقط آن كسانی كه نسبت به كلام عربی آشنایی دارند و می‌توانند نیازی نیست، آن كسانی كه اطلاع ندارند بهتر است قرآن با ترجمه استفاده كنند تا كم كم آن الفاظ قرآن به واسطه تكرّر و به واسطه انس و آشنایی با زبان عربی به نحوی بشود كه خود به خود یك نوع انس و الفت با این آیات بدون مراجعه به ترجمه برای انسان حاصل بشود.

 باید زبان عربی برای ما زبان اصلی باشد. زبان ما زبان قرآن است. زبان مسلمان‌ها زبان قرآن است حالا می‌آییم به جای «اجتماع» می‌گوییم «همایش!» در آیات قرآن هم همایش إنَّ الَّذِینَ یجْتَمِعُون می‌شود: إنِّ الَّذِینَ یهیمیشون! همایش است دیگر! همایش در می‌آوریم! بقیه هم همه می‌آیند و طوطی‌وار همه را استعمال می‌كنند. آن‌وقت زبان قرآن را نمی‌فهمیم، باید ترجمه باشد، آن هم یك ترجمه فارسی كه هیچ بویی از عربی نبرده است و ما به این ترجمه افتخار می‌كنیم. این برای نیاكان گبر و زرتشتی و آن پهلوی اصیل قدیم و دو هزار و سه هزار سال پیش است و آن آتش پرست‌ها و اینها، این باعث افتخار ما می‌شود! و آن وقت، ما كم‌كم یك نسل كه می‌گذرد آن دو كلمه‌ای كه از قرآن یاد گرفتیم هم یادمان می‌رود و آن را هم نمی‌فهمیم.

 الان در تركیه چطور است؟ آتاترك آمد چه كار كرد؟ زبان‌

 عربی را برداشت. الان آن كسانی كه در تركیه بروند می‌بینند، هنوز در بسیاری از ابنیه آنجا عبارات عربی موجود است. حتی زبانشان هم در آنجا زبان عربی بوده، این مرد خائن و بی‌دین و آلت دست استعمار آمد زبان قرآن را از آنها گرفت و زبانشان شد زبان لاتین، حرف می‌زنند به زبان لاتین حرف می‌زنند، الان هیچ چیز نمی‌فهمند. در كتابخانه سلیمانیه استامبول كه بنده رفتم فقط چند نفر آمدند در آنجا كه در دانشگاه تحصیل می‌كردند، آنجا آمده بودند كتب عربی یا كتبی كه به غیر از زبان لاتین بود را مطالعه می‌كردند از باب درسشان و الّا یك نفر از آنها قرآن نمی‌فهمد و قرآنشان هم به زبان لاتین است. كلامشان، كلام لاتین است و زبانشان زبان لاتین است. به طور كلی از فرهنگ قرآن و فرهنگ اسلام آمدند این مملكت را بیگانه كردند، كسی دیگر چیزی نمی‌فهمد و ارتباط با فرهنگ قبل قطع شده است.

 ما باید زبان قرآن را در میان خود و در میان خانواده و در میان افراد گسترش دهیم به چه نحو؟ به نحوی كه اگر فرزند ما قرآن را باز كند احتیاج به ترجمه نداشته باشد. چرا؟ چون آن ترجمه‌ای كه شده است را یك بشر انجام داده است. در بسیاری از این ترجمه‌ها وقتی نگاه می‌كنم می‌بینم ترجمه اشتباه است. یك چیز دیگر برداشته ترجمه كرده است. یا یك مصداق را به جای مفهوم، جایگزین كرده است. آن حقیقتی را كه خدای متعال در ضمن این الفاظ و مفاهیم غنی لغت عرب بیان كرده است، آن مفاهیم را انسان باید دست نخورده بگیرد. حالا از باب ضرورت وقتی‌كه انسان بخواهد به آن مرتبه برسد باید از ترجمه استفاده كند و باید سعی كند كه ترجمه فرد عالمی باشد و فردی باشد كه هم به فقه وارد باشد، هم به فلسفه وارد باشد و هم به عرفان وارد باشد. الان هر كسی كه دو كلمه روزنامه‌های عربی را می‌تواند بخواند، قرآن را ترجمه كرده است! ترجمه قرآن با ترجمه سایر كلمات عربی تفاوت دارد؛ آن كسی كه قرآن را ترجمه می‌كند باید به رایحه وحی مشام جانش آشنا باشد، نه صرفاً یك چند جمله‌ای راجع به زبان عربی ترجمه كند و سر هم كند و بخواهد كلام الهی را ترجمه كند.

 یك روز من خدمت مرحوم علامه طباطبایی رضوان اللَه بودم صحبتی شد. ایشان فرمودند آقا این آیه قرآن است كلام عادی نیست، فای آن با واو آن معنا را تغییر می‌دهد. كلام الهی فرق می‌كند با كلام بشری. حالا این حقیقت، دارد در میان ما كمرنگ می‌شود. برگزاری مجالس حفظ قرآن و تجوید و قرائت و صوت همه خوب است و همه از شعائر است و باید باشد، بیشتر هم باید باشد و این مقدار هم كم است. ولی نباید این مسائل ما را از خود مفاهیم قرآن و معانی قرآن غافل كند كه فقط ما لحن را در گلو بچرخانیم به نحوی كه ... نه!

 اقرء القرآن بصوت الحزین، اقرء القرآن بصوت الحسن، تغنوا بالقرآن‌[[1]](#footnote-1) با قرآن تغنّی كنید، نه این غنای رقاصی و ساز و تنبور و اینها، نه، یعنی به لحن و صوت خود فراز و نشیب و چرخش زیبا بدهید كه جاذب‌تر باشد و قلوب را بهتر جذب كند. غنای حلال با غنای حرام متفات است. غنای حلال یعنی خواندن با صدای خوب، اشعار خوب می‌خواند با صدای خوب. با صدای خوب چه كسی مخالفت دارد؟ مرحوم آقا گاهی اوقات می‌دیدم در بعضی از مجالس فاتحه یا جشن كه شركت می‌كردند تا می‌دیدند مداحی قشنگ می‌خواند دعوتشان می‌كردند برای مسجد قائم، می‌گفتند این قشنگ می‌خواند، از صدای خوب چه كسی بدش می‌آید؟ بله، زدن و رقصیدن و تنبور و قرطی بازی حرام است و مطلب دیگر است و آن غنای حرام است. غنای حلال آن غنایی است كه اشعار عرفانی، اشعار اخلاقی، اشعاری كه حاوی نصایح زندگی و تربیت و رشد، این اشعار نه اشعار می‌و مطرب و كوچه بازاری‌ها و اهل لهو و لعب اشعار عرفانی، اخلاقی و نصایح و مراثی، آیات قرآن، این اشعار را با صدای خوب و جذاب به نحوی انسان بخواند كه تعلق نفس را از گرایش به كثرات و مادیات، به سمت تجرّد و عالم قرب، آن تعلق را كم كند و آن تعلق را زیاد كند، از كثرات انسان را حذف كند.

 چون دو چیز موجب تجرّد نفس و تغیر نفس و تخفیف تعلقات نفس به كثرات است: یكی مسئله جمال است كه بحث خاص خود را دارد. دوم مسئله صوت است. و صوت از جمال هم انسان را برای رسیدن به تجرّد، نزدیك‌تر می‌كند. صدای خوب، نفس را همراه با خود از تعلقات دنیا می‌گیرد. صوت حسن انسان را از گرایشات به دنیا و كثرات و قساوت قلب دور می‌كند.

 حالا اگر شما تصور كنید همین مفاهیم عالیه قرآن به صورت حزین و به صورت غنای حلال و صحیح بخواهد برای انسان بیان شود و روشن شود. این چطور می‌تواند در انسان اثر بگذارد و حركت دهد؟ چطور می‌تواند انسان را نسبت به این معانی متوجه كند؟ وقتی‌كه یك صدای خوب را شما می‌شنوید همراه با آن صدا نگاه به ترجمه هم بكنید، می‌بینید چقدر تأثیر دارد. آن وقت آن مفاهیم را بر خود تطبیق دهید، تا به حال این آیه را خیلی خواندیم‌ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها این دفعه نگاه كنید. ببینید خدا با ما در این آیه چه كار دارد و مقصودش چیست؟ آیا ما از زمره افرادی هستیم كه به دنبال علو هستیم و به دنبال فسادیم و یا از زمره ان‌شاءاللَه متّقین هستیم؟ كم‌كم متوجه این تطبیق حقایق بشویم. هر كدام از خود ما نسبت به آن محیط وجودی خود و شئون خود بیاییم این حقایق را در خود تطبیق بدهیم.

 این معنا، معنای این است كه خداوند را انسان قاری و خود را مستمع فرض كند؛ یعنی وقتی انسان قرآن می‌خواند تصور كند صوتی كه از دهانش خارج می‌شود از جای دیگرآمده‌

 است و ذهن خود را تمام در گوش متمركز كند كه این صوتی كه از دهان در می‌آید در گوش او قرار بگیرد و احساس كند كه دارد او می‌شنود، احساس كند كه كسی می‌خواند و او دارد این حقایق را می‌شنود، احساس كند كه این كتاب آسمانی برای او آمده است. رسول خدا فقط یك مبلغ و آینه بود: الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَه وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَه ... الأحزاب، ٣٩ انبیای الهی فقط در مقام تبلیغ بودند. آمدند به ما بگویند همان مطلبی را كه جبرائیل امین از ناحیه پروردگار بر قلب ما نازل كرد. همان مطلب را هم برای شما نازل كرده بفرمایید. لذا در روز قیامت دیگر جوابی نیست. رسول خدا! ما نمی‌دانستیم! رسول خدا ما ندیدیم! متوجه نشدیم! ما در زمان وحی نبودیم! مگر آنها كه در زمان پیغمبر بودند چه كار كردند؟

 حالا فرض كنید ما هم در زمان پیغمبر هستیم. الحمدلله چه كار بود كه نكردند! سه نفر، چهار نفر بعد از رحلت پیغمبر آمدند دنبال امیرالمؤمنین. آن افرادی كه می‌آمدند آب وضوی پیغمبر را می‌ربودند از پیغمبر و به صورت خود می‌كشیدند همان‌هایی بودند كه دختر پیغمبر را جلوی شوهرش تكه‌تكه كردند، همین‌ها! دیگر بالاتر از این! همان‌هایی بودند كه آمدند آن پیرمرد را بردند بالای منبر پیغمبر نشاندند. همان‌هایی بودند كه امیرالمؤمنین را حقش را غصب كردند، همین‌ها! همین‌هایی بودند كه وقتی پیغمبر از مسافرت می‌آمدند، می‌آمدند جلوی پیغمبر هلهله می‌كشیدند یا رسول اللَه! خیر مقدم می‌گفتند و طیب اللَه انفاسكم و سلام و صلوات و از این حرف‌ها! اینهایی كه الان هم هست، همین‌ها آن موقع هم بودند! از كره ماه كه نیامدند حضرت زهرا را بكشند، همین‌ها بودند همین افراد بودند. خودمان را جای آنها بگذاریم و خودمان را بگذاریم در چنین وضعیتی، هنوز پیغمبر از دنیا نرفته، آمدند نسبت هذیان‌گویی به پیامبر دادند. این را خود اهل تسنن نقل می‌كنند حدیث قلم و قرطاس. حضرت فرمودند بیاورید چیزی بنویسم یك ساعت بعد هم از دنیا رفتند كه هیچ‌وقت گمراه نخواهید شد. آن دومی بلند شد و گفت كه انّ الرجل لیهجر[[2]](#footnote-2) هذیان می‌گوید. یعنی رسول خدا را متهم به هذیان‌گویی كردند.

 حالا علمای ما دارند این حدیث را رد می‌كنند و می‌گویند چنین حدیثی وجود ندارد! دست شما درد نكند! ممنون! كاری كه سنی‌ها نتوانستند بكنند ما كردیم. آن آقا هم خارج از كشور می‌آید لگد زدن عمر به حضرت زهرا را رد می‌كند، آن هم از آن طرف. یكی هم زیارت عاشورا را رد می‌كند. الحمدلله وحدت برقرار شد! چه وحدتی كه ما از سنی‌ها هم سنی‌تر

 شدیم! آنها همه این حرف‌ها را در كُتبشان دارند، ما رو دست آنها زدیم! گفتیم بیخود در كتبتان دارید اینها دروغ است! حق با عمر است! حق با یزید و عمر و ابوسفیان و ابوبكر و اینهاست، اینها هم لابد از آثار آخرالزمان است. چیزهایی كه اصلًا انسان به تصور و توهمش هم نمی‌آید از افرادی كه صد سال و هشتاد سال و هفتاد سال از سنشان می‌گذرد می‌شنویم.

 اینها برای چه بود؟ اینها همه بخاطر این است كه ما مثل آنها و آنها مثل ما، نیامدیم این كار را انجام بدهیم كه آن وحیی كه بر پیغمبر آمده است را بگوییم بر ما آمده، اگر ما هم در زمان پیغمبر بودیم شاید جزو همان‌ها بودیم! ان‌شاءاللَه امیدواریم به بركت ائمه و ولایت ائمه و بزرگواری ائمه، اینها مانع شود. واقعاً خیلی عجیب است! آن‌قدر كه آنها گلبول قرمز و سفید داشتند، ما هم داریم، شش و قلب و ریه و ... را هم ما داریم. چیزی زیادی نداریم كه بخواهیم افتخار كنیم و خودمان را جدای از آنها بدانیم و بگوییم این مطالب برای آنهاست و برای ما نبوده.

 همین الان بنده در مجالس تذكر می‌دهم و بیرون می‌آیم می‌روند خلاف عمل می‌كنند، همین الان! می‌گویم فلان كار را انجام بده این مسئله مربوط به من نیست، بزرگان و ائمه گفته‌اند و اولیای الهی و پیغمبر گفته‌اند، همین! آقا ما را نصیحت كنید! ما را نصیحت كنید! می‌روند بیرون و خلافش را انجام می‌دهند، خدا با كسی شوخی و رودربایستی ندارد.

 من الان شخصی هستم مكلّف و مسئول از كلام و رفتار خودم، هر كدام از رفقا و دوستان به همین مقدار مسؤلیت و تكلیفی كه بر عهده من هست بر عهده آنها هم هست. وظیفه من گفتن و عمل كردن، وظیفه سایر افراد شنیدن و عمل كردن است. بارها هم گفته‌ام كه فقط به عنوان یك نوار به ما نگاه كنید به عنوان یك آینه، مطالبی را شنیده‌ایم از بزرگان از این طرف و آن طرف، افرادی هستند مستعد هستند و قابلیت و اهلیت دارند این مطالب را بدون اینكه در آن دست ببریم و خیانت كنیم به نحو امانت در اختیار آن افراد مستعدی كه می‌خواهند بگویند آقا اگر خودت عمل نمی‌كنی ما عمل می‌كنیم، ما این مطلب را برسانیم، بیش از اینكه دیگر مسئولیت و تعهد نیست، بیش از این در اینجا تضمین نیست. تضمین اگر قرار است كسی بدهد بنده نیستم. تضمین را امام زمان باید بدهد، هر كسی تضمین می‌خواهد سراغ امام زمان برود، سراغ من برای چه می‌آید؟ بنده تضمین نمی‌دهم.

 امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: باید این سه كار را انجام بدهید تا اینكه تازه به اول درجه تقوا برسید. حالا بنده انجام نمی‌دهم این به امام صادق چه ربطی دارد و این قضیه چه ربطی به اولیای الهی دارد؟ آنها این مطالب را بیان كردند، در كتبشان هم بیان كرده‌اند. همان مطالب را هم بنده نوشته‌ام تا حدودی. مقصود از این مطالب چیست؟ منظور از نوشتن چیست؟ این است كه بگوییم ما هم جزو مؤلفین هستیم؟! نه، ما آن‌قدر حوصله نوشتن و كتابت را نداریم، این را رفقا بدانند. آن‌قدر هم مطلب هست بزرگان‌

 نوشته‌اند در كتابشان و نوشتجاتشان و آن‌قدر مسائل هست، آنچه كه در كار ناید ما هستیم، منتها از باب اینكه بالاخره بعضی از مطالب احتیاج به توضیح دارد، بعضی از مبهمات احتیاج به شرح دارد و احتیاج به وضوح دارد ما هم می‌گوییم. شاید مطلب و كلامی باشد كه مفید باشد بیش از این مقدار نیست و دلمان را هم خوش كردیم كه توانستیم تا حدودی از عهده تكلیف برآمدیم و تا حدودی توانستیم مسئله‌ای را ارائه دهیم. این هم از باب دلخوش‌كُنك بد نیست، اما مهم در قضیه این است و هیچ تفاوتی هم مسئله ندارد، كسی كه گوش نمی‌دهد نتیجه و سهمی ندارد، فایده‌ای ندارد.

 حضرت می‌فرمایند كه اگر می‌خواهی از متّقین باشی باید به این مطالبی كه هست عمل كنی، و این مطالب را تمام كردند. «عنوان» می‌گوید به ما سفارش دیگری بكنید؛ یعنی از این كلام عنوان و مطالبی را كه حضرت بیان كردند به دست می‌آید آنچه را كه برای یك سالك در عبور از عالم نفس و تعلقات و كثرات لازم است تا این مطلب روشن شد. آیه را هم حضرت فرمودند و مسئله را تمام كردند: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ‌ القصص، ٨٣ مسئله را ما گفتیم. حالا «عنوان» می‌گوید اضافه بر این ما را سفارش كنید. حضرت شروع می‌كنند نُه مطلب به او می‌فرمایند كه آن نُه مطلب را اگر خدا توفیق دهد با رفقا در میان می‌گذاریم. اما صحبت در این است كه تا اینجا مسئله دیگر تمام شد. مطالب را ما ای «عنوان» به تو گفتیم و ای كسانی كه شما خود را شیعیان من امام صادق می‌دانید اینها را به شما هم گفتیم. و بزرگان هم در كتبشان نقل می‌كنند و مرحوم آقا هم آوردند. حالا ما دیدیم، همین است دیگر، یعنی امام صادق به عنوانِ مبلّغ و سایر وسائط هم به عنوانِ رساننده به دست ما، ما به مطلب رسیدیم حالا تا چه حد نسبت به این مطالب اهتمام داریم، آن مسئله است.

 یك سؤال می‌كنم كه این سؤال هم به خودم برمی‌گردد و هم به رفقا برمی‌گردد. الان چند جلسه از این مجلس «عنوان بصری» گذشته است؟ شاید صدوخورده‌ای گذشته است. سال‌هاست كه ما با رفقا انس داریم، واقعاً آنچه را كه نه از دهان بنده، نه! آنچه را كه مقصود امام صادق از این مطالب بود ما عمل كردیم یا نه؟ الان چند سال می‌گذرد؟ ان‌شاءاللَه امیدواریم خداوند توفیق بدهد و توفیقش را بیشتر كند تا توفیق الهی نباشد انسان نمی‌تواند قدمی بردارد ولی علی‌كل‌حال یك قدری هم در آن محدوده‌ای كه در خود توان و اختیار می‌بینیم یك قدری به خود بیاییم و یك قدری متوجه باشیم و بدانیم كه امام صادق بیكار نبود با «عنوان» این صحبت‌ها را بكند. چقدر «عنوان» آمد سراغ حضرت صادق و ایشان راه ندادند تا بالاخره حضرت قبولش كردند؟! این اولیای الهی كه داریم مطالبشان را بیان می‌كنیم بیكار

 نبودند. خیلی دنبال ارتباط و با این حرف بزن و با آن حرف بزن و در خانه این را راه بده و آن را راه بده نبودند. اینها افرادی بودند كه حتی فرصت احوالپرسی با بنده را بعد از سه ماه و چهار ماه كه به مشهد می‌رفتم نداشتند، این‌طور این كتاب‌ها را نوشتند. گاهی بعد از سه ماه كه ایشان را ندیده بودم می‌رفتم مشهد، وقتی می‌رفتم می‌دیدم نشستند پشت میز و دارند می‌نویسند. تا می‌گفتم سلامٌ‌علیكم می‌گفتند: علیكم السلام، برو در اندرونی وقتی كارم تمام شد می‌آیم! حتی نمی‌گفتند حالت چطور است و اوضاع چطور است؟ با این وضع ایشان این مطالب را در اختیار ما قرار دادند؛ یعنی از روی بیكاری نبوده است و از روی سر فرصت و حال و هوا و حالا یك چیزی بنویسیم و بگویند از آقای آقا سید محمدحسین هم كتابی باقی مانده است و یك اثری باقی مانده! نه این‌طور نبوده.

 در یك مجلسی كه بنده حضور داشتم در مشهد یكی از اقوام ما آمده بود به دیدن ایشان، صحبتی به میان آمد. ایشان گفتند آقای فلان، ما كه به مشهد آمدیم از سرِ خود نیامدیم، ما نگاه كردیم دیدیم این مردم آمدند تمام هستی خود را برای اسلام گذاشتند. آن كسی كه از جان و مال و هستی و خون می‌گذرد برای این انقلاب، این جنگی كه شد، این جنگ كفر عالمی و جهانی بود در برابر اسلام كه می‌خواستند اسلام را محو كنند كه اگر عنایت امام زمان عجل اللَه تعالی فرجه شریف نبود اثری باقی نمانده بود. اینها كه آمدند، در جنگ كه نان و حلوا و دیس برنج زعفران نمی‌دهند! بمب و تیر و قتل و از بین رفتن است، اینها برای كه آمدند این كار را كردند؟ برای اسلام آمدند این كار را كردند یا برای یك مشت خاك آمدند این كار را كردند؟ خاك چیست؟ همین خاك در افغانستان هست، در آفریقا و امریكا هست، این كوه دماوندی كه ما داریم دو برابرش قلّه اورست در نپال است، این رودخانه‌هایی كه در ایران است صد برابرش در جای دیگر است، این سبزه‌زاری كه در ایران است جای دیگر بهترش است. برای یك مشت خاك كه كسی جانش را نمی‌دهد، الان به شما بگویند یا اعدامت می‌كنیم یا از كشور برو، می‌گویید می‌روم. این مردم برای خاك جان دادند یا برای دین؟ كدام بوده است؟

 برای حفظ دین بوده یا برای نگه داشتن یك مشت مرزی كه با یك قرارداد سه كیلومتر می‌رود آن طرف و با یك قرارداد چهار كیلومتر می‌آید این طرف، این می‌شود حدود ما، تمام اینها اعتباری است و تخیلی و قرارداد روی كاغذ است. حد چیست؟ مرز چیست؟ حدّ، حدّ اسلام و دین است. مرز، مرز اسلام است. این مردم آمدند و با تمام قوا و توان و هستی خود آنچه را كه داشتند در بازار سباق قرار دادند. ایشان فرمودند برای چه این كار را كردند؟ برای اینكه اسلام جایگزین شود. آن حكومتی كه با تمام قدرت درصدد هدم دین و از بین بردن شعائر دین برآمده بود، الان مردم گفتند كه ما آمدیم جلو و خون و جان دادیم و خرابی و دربه‌دری را

 تحمل كردیم. این مسئله، مسئله‌ای است كه گریبان انسان را می‌گیرد آقا! عالم دینی نسبت به این قضیه مسئولیت دارد. در روز قیامت آن مرد و زن و جوان و مادر كه فرزند و پدر و مال و جان و هستی خود را از دست داده می‌آید سراغ من و می‌گوید من این كار را كردم و تو چه كردی؟ من كه نیامدم برای یك مشت خاك، جان من ارزشش خیلی بیشتر از یك مشت خاك است. فرض كنید كه این رودخانه‌ای كه دارد می‌رود این رودخانه و این كوه نباشد این غاری كه فلان‌جا است نباشد، مفاخر ماست! هان! حالا نباشد به كجا برمی‌خورد؟ اگر در روز قیامت بگوید تكلیف چیست؟ ایشان فرمودند: اینكه ما به مشهد آمدیم برای این است كه اولا زمینه فراغتی برای خود پیدا كنیم آن دینی را كه مردم برای آن خون دادند معرفی كنیم این است. شما آمدی خون دادی بنده هم باید به وظیفه‌ام عمل كنم، این امام‌شناسی است امام را معرفی می‌كند. این معادشناسی است معاد را معرفی می‌كند، این توحیدشناسی است خدا را معرفی می‌كند این كتاب‌های دیگر اخلاق و روش را معرفی می‌كند و روایات را برای مردم معرفی می‌كند. لذا ایشان می‌فرمودند كه اگر تمام بدن مرا قطعه قطعه كنند از یك كلمه این كتاب‌هایی كه گفتم دست بر نمی‌دارم. چرا؟ مطلب حق است، مسئله همین است، اینها بیكار نبودند كه این مسائل را نوشتند.

 خواندن این مطالب و تأمل در این مطالب به نفع ماست. نگذاریم رفقا یك روزی بیاید و دست حسرت بر سر بزنیم و بگوییم ما از این مطالب عقب بودیم، تا دیر نشده اینها را مطالعه كنیم و به كار ببندیم. وقتی‌كه یك پاراگراف می‌خوانیم فكر كنیم. من شب‌ها تا مطالعه نكنم خوابم نمی‌برد، از همان سابق، حتماً باید یك كتاب كنارم باشد و مطالعه كنم تا خوابم ببرد، این كتاب‌های مرحوم آقا كنارم است گاهی اوقات روح مجرد است و گاهی توحید علمی و عینی است. می‌نشینم و فكر می‌كنم مطلبی به نظرم می‌رسد، مطلبی در حاشیه‌اش می‌نویسم. گاهی اتفاق می‌افتد یك پاراگراف سه چهار خطی را مطالعه می‌كنم و نیم ساعت به فكر می‌روم، نیم ساعت راجع به این قضیه فكر می‌كنم تا بعدا متوجه می‌شوم كه ... یعنی خوابم می‌برد دیگر.

 همین‌طوری نمی‌شود آمد و به نحوی، به عنوان تبرّك این كتاب‌ها را در طاقچه بگذارد. دیگر این كتاب‌ها از قرآن كه بالاتر نیست. انسان باید این كتاب‌ها را مطالعه كند و به كار ببندد. به صرف اینكه در وضعیتی هست و اینها، نه آقا جان این‌طور نیست. همه ما هر كدام از دیگری احتیاجمان و نیازمان به این مطالب بیشتر است. هر كدام از افرادی كه اینجا نشسته‌اند از جمله خود بنده بنده این مطلب را كه می‌گویم نه از باب تواضع است، من اهل تواضع نیستم، راست می‌گویم، شاید هم علتش این است كه آنچه را كه من شاید

 ادراك بكنم یك مقداری با تجربه‌ای كه دارم بیشتر باشد و هر كسی نسبت به ادراك بیشترش، طبعاً تعهد و مسئولیت بیشتری احساس می‌كند، یعنی مسئله مسئله شوخی نیست، خود بنده هم همینم هیچ‌كدام از ما بی‌نیاز نیستیم از مطالبی كه در اینجا هست، مطالبی كه بیان می‌شود و گفته می‌شود. اینها را انسان باید هی در ذهنش بیاورد تا اینكه فراموش نشود، مسئله به نسیان سپرده نشود.

 می‌گویند كه آقا ما در این مدت تغییر حالی پیدا نكردیم! مگر قرار بر این است كه شما تغییر حال پیدا كنید؟ مگر بنده چنین تضمینی دادم؟ اگر قرار بر این است كه از من مطالبه بخواهید بكنید، بنده هیچ تضمینی به هیچ‌كس نمی‌دهم. از الان می‌گویم، مطالبی است بیان شده، بنده آن مطالب را در اختیار رفقا می‌گذارم، اگر خلاف است به بنده ارتباطی ندارد، اگر صحیح است این مطالب، برای افراد بیان شده است. بنده نه قیم دین و نه قیم دیگران هستم، نه قیم سلوك هستم و نه ولی هستم و نه هیچ شخص دیگر. ولی دین و ولی شرع و ولی عالَم اسلام حضرت بقیه اللَه حجه بن الحسن ارواحنا لتراب مقدمه الفداه است و بس تمام شد. اگر كسی حرفی دارد برود سراغ ایشان! چرا من؟ بنده چه كاره هستم؟ تغییر حال پیدا نشده به من چه ارتباطی دارد؟ مگر بنده برای عدم تغییر حالم سراغ كسی رفتم؟ مگر این سلوك آمده مشكلات كسی را حل كند؟ آقا من فلان مسئله و فلان مشكل را داریم، دارید كه دارید به بنده چه ارتباطی دارد؟ آقا ما چند وقتی در اینجا آمده‌ایم گیرهایی داریم! بنده چه كار كنم؟ بنده بنگاه دارم؟ بنده محل رفت و آمد و رفع و رجوع افراد هستم؟ اگر كسی ضیقی دارد برود سراغ امام زمان و خدا.

 آنچه را كه وظیفه بنده است این است كه راه و روشی كه بزرگان برای حیات و برای تربیت نقل كردند بیاورم و بدون خیانت و دست بردن و بدون مصالح دنیوی و منافع دنیوی و آن مقداری كه به نفعم هست، نه آن مقداری كه به ضررم است، به آن مقدار بیایم بیان كنم، بدون خیانت و با امانت، اما اضافه بر این به بنده چه ارتباطی دارد؟ تغییر حال پیدا نشده خب نشده كه نشده، بروید ببینید چرا نشده. اگر جای دیگر هست بلند شوید و بروید در آنجا، هیچ ارتباطی به بنده ندارد. ما خیال می‌كنیم همین‌كه یك نفر آمد در سلوك همان سال اول باید بیاید جبرائیل جلویش قربانی كند و میكاییل بیاید طاق نصرت ببندد و اسرافیل بیاید فرش بگستراند و ملائكه بادش بزند، نه آقا این حرف‌ها نیست. سلوك یعنی انسان قدم بگذارد در یك مسیری تا وقتی‌كه عزرائیل می‌آید سراغش، متوجه شدید؟ تا آن وقت باید به دنبال دستورات و مطالب باشد اگر حالش عوض شد كه شد و اگر نشد نشود، این معنا، معنای سلوك است.

 عمل كرد به مطلوب می‌رسد. فرموده‌اند اینجا نرسیدی آن دنیا می‌رسی تفاوت ندارد! این مسئله مسلّم و مشاهدات هم آن را تأیید می‌كند. بودند افرادی رفقا و دوستان از این‌

 عالم به آن عالم رفتند و بعد اظهار كردند تتمه راهی كه ما در آنجا طی نكردیم اینجا طی می‌كنیم و به مقصود هم می‌رسیم. مشاهدات هم این مسئله را تأیید كرده. اما اینكه همان فردا! سلوك كه جوجه بیست و یك روزه نیست! همین‌كه تا انسان یك صفحه قرآن می‌خواند بخواهد فتح باب بشود و دوتا ذكر می‌گوید بخواهد همه عالم و آدم و ملائكه و جن و انس بیایند دست به خدمت بایستند، نخیر آقا جان چنین مسئله‌ای نیست و این خبرها نیست.

 از وقتی‌كه انسان پا در سلوك می‌گذارد؛ یعنی چشمش را باید محافظت كند، اگر از چشمت محافظت نكردی در اداره و در كارگاه و خیابان و این طرف و آن طرف، دیگر به بنده نامه ننویسید آقا چرا من خیالاتی شدم! وقتی من می‌گویم زن با مرد نامحرم تماس نگیرد، آن‌وقت تماس می‌گیرند و مبتلا می‌شوند، به بنده نامه می‌دهند. وقتی من می‌گویم كه باید طبق این دستور عمل كرد، خلافش عمل می‌شود و می‌آیند سراغ ما. حالا می‌آیی؟ حالا باید آمد؟! وقتی من می‌گویم نباید غشّ در معامله بشود، وقتی من می‌گویم باید حقّ مظلوم ادا شود، وقتی من می‌گویم رعایت حقوق باید بشود، وقتی‌كه من می‌گویم در كارهای دیگران دخالت نكنید، وقتی من می‌گویم پا از حد خود بیرون نگذارید، می‌روند و انجام می‌دهند و خرابكاری می‌شود و می‌گویند آقا به دادمان برس! نه آقا بنده به داد كسی نمی‌رسم، هر كسی در اینجا مسئولیت رفتار و كلام و افكار و گفتار خودش را دارد، خودش باید جوابگو باشد. همان‌طوری كه بنده مسئولیت مطالبی را كه می‌گویم، كارهایی كه انجام می‌دهم تا به حال و تا به الان به دوش یك نفر از رفقا نینداختم همین‌طور توقع دارم كه رفقا و دوستان در اعمالشان و گفتارشان و در كردارشان آن‌طور مواظب باشند و آن‌طور صحیح عمل كنند، آن‌طور رعایت جهات را بنمایند تا نیاز به مراجعه و درخواست و تقاضا نباشد. آقا خرابكاری كردیم بیا درست كن! نه آقا! ما چطور روی منافع خودمان خیلی خوب حساب می‌كنیم اما وقتی به چیزهای دیگر می‌رسد هرطوری شد، شد. مسائل این‌طور نیست.

 انسان باید با اطرافیان طوری صحبت كند كه كلام او موجب اذیت آنها نشود، رفتار او باید برای افراد دیگر اسوه باشد، نه اینكه بگویند شاگردان آقای فلان را ببین چه كار می‌كنند، نه اینكه بگویند این كسانی كه دنبال فلانی هستند یك راه و روش جداگانه دارند و انگار از عالم دیگر هستند و سرشان را نمی‌توانند بالا كنند، نه آقا! شرط اول سلوك تواضع با مردم است و رعایت اخلاق و تطبیق مطالبی است كه بزرگان گفتند. همان كلامی‌كه امام می‌فرمایند: تازه اینها اولین درجه تقوا است. خیال نكن كاری كردی، تازه اولین قدم است كه برداشتی! احترام افراد، احترام به اسلام و احترام به مسئولین، احترام به‌

 آنچه را كه شئون اسلام است. وظیفه هر فرد مسلمان و واجب شرعی برای همه افراد است. انسان مطلبی را به ذهنش می‌رسد می‌گوید، نصیحتی هست می‌كند. وَ النَّصِیحَةُ لأَئِمَّةِ المُسلِمِین‌[[3]](#footnote-3) را ما دستور داریم. اما اینكه انسان هر جور و هر تصوری كه به ذهنش می‌آید، هر توهمی‌كه بیاید زبانش هر نوع بگردد، مسئولیت به عهده خودش است و مسئولیت به عهده كس دیگر نیست. مرحوم آقا در زمان حیات خودشان بسیاری از افراد را به خاطر عدم توجه به مطالب ایشان طرد كردند. گفتند آقا برای چه این كار را می‌كنی؟ برای چه این حرف را می‌زنی؟ این كار تو خلاف شرع است و حرام است. گوش نداد، طردش كرد و شوخی هم با كسی نداشت.

 مسائلی كه مربوط به امور خانواده است آن مطالب را برای دوستان بیان كردیم، بیشتر بیان كردیم، بیش از آن مقدار ضرورت هم بیان كردیم. چقدر من در این صحبت‌ها و عقدهایی كه انجام می‌شد آنچه را كه برای دوام زندگی و محبت و الفت و انس باشد من چقدر گفتم؟ خسته شدم از بس صحبت كردم و نصیحت كردم. حالا یكی گوش نمی‌دهد، به بنده چه ارتباطی دارد؟ یكی نمی‌خواهد عمل كند، یكی می‌خواهد با نفسش با مسائل برخورد كند، یكی می‌خواهد با انانیت برخورد كند. بعد هم خودش را منتسب می‌كند ما از فلان هستیم و ما از مقربین و متعلقین و متعلقات هستیم و ... این وظیفه خود فرد است.

 راجع به ارتباطات در معاملات، راجع به ارتباط افراد با همسایه، با رفیق با شریك با پدر و با مادر چقدر مسائل بیان كردیم چقدر مطالب بزرگان را نقل كردیم؟ احترام پدر و مادر را چقدر ما گوشزد كردیم؟ آیا صحیح است كه بنده بشنوم فلان شخص به مجرد اینكه پدرش با بعضی از این مسائل موافقت ندارد، خب موافقت ندارد كه ندارد. مگر هر كسی بناست كه سلمان فارسی باشد و بناست كه همه ابوذر غفاری و عمار یاسر و اویس قرن باشند؟! می‌گویند كه آقا قبول ندارد، بعد می‌بینیم آقا جواب سلام نمی‌دهد، ا ا عجب! بدبخت! اگر تو به پدرت احترام نكنی راهت به سوی خدا بسته است. اگر به مادرت احترام نكنی یك سانت نمی‌توانی حركت كنی. مگر من خدمت رفقا نگفتم فلان شخص زمان شاه، پیش مرحوم آقا آمد گفت آقا پدر من یك كمونیست است و دین ندارد، با او چگونه عمل كنم؟ ایشان فرمودند: مانند یك شیعه امیرالمؤمنین باید او را تصور كنی و به او احترام بگذاری. این دستورالعمل یك ولی الهی است، یك عارف این حرف را می‌زند. چرا؟ چون پدر است و پدر را نمی‌شود شوخی گرفت. مادر است، مادر را نمی‌توان شوخی گرفت. حالا مادر و پدر با انسان هر كار می‌خواهند بكنند، اذیت كنند، او خودش می‌داند و خدا، راه این است، اگر می‌خواهی به راه خدا بروی راه این است، بله سایر جاها هم مطالب دیگری‌

 فرموده‌اند.

 وقتی‌كه می‌گویند اطاعت زن از شوهر واجب است؛ یعنی وقتی شوهر حرفی را می‌زند نه در مسائل دینی بلكه در مسائل خانوادگی و تربیتی زن نباید بگوید چرا؟ اگر بگوید چرا، تمام اعمالش هباءاً منثورا شده است. حالا به جای چهارصدتا یونسیه چهل هزارتا بگو! این مشمول آن كلام امام صادق می‌شود، ولا یدع ایامه باطلا، این زن تمام ایامش را به بطالت گذرانده است. هی یونسیه بگو و ذكر بگو و صلوات بفرست، هیچ فایده‌ای ندارد. تا وقتی‌كه شوهرت از دستت راضی باشد. جای دیگر اگر حرفی می‌زنند بفرمایید گوش بدهید. بله بنده هم شنیده‌ام: شوهر به زن دستور داده كه از این شهر مهاجرت كنیم به جای دیگر، رفته‌اند پیش مولا و آقای خودشان، خانم رفته اجازه بگیرد گفته است لازم نیست اطاعت كنید، رجوع به نفست كن و هر چه نفست گفت همان را بكن، این هم هست. ولی این را اولیاء نگفته‌اند، این را امام صادق نگفته است، این حرف حرام است این حكم خلاف است و حرام است و آن كسی كه این حرف را زده باید روز قیامت جواب بدهد.

 آن شخص پیش مرحوم آقا آمد، شوهرش از رفقا و دوستان مرحوم آقا بود بعد از ایشان جدا شد، خود آن زن ارتباط داشت، آمد پیش مرحوم آقا و گفت: شوهر من اجازه نمی‌دهد به مشهد بیایم، ایشان فرمودند: تا شوهرت اجازه نداده شما حق آمدن نداری. این یك چیز است و آن هم یك چیز. شوهرش از معاندین بود، فردی بود كه قبلا با مرحوم آقا ارتباط داشت، جزو شاگردان ایشان بود، بعداً از معاندین شد و به ایشان فحش و ناسزا در نامه نثار می‌كرد. یك چنین فردی را مرحوم آقا می‌گوید تا شوهرت اجازه نداده حق نداری بیایی مشهد، راه این است.

 آقای حداد رضوان اللَه علیه به یك نفر می‌فرمودند: وقتی پدرت راضی نیست برای چه به كربلا می‌آیی؟ می‌خواهی بیایی من را ببینی، عیب ندارد بیا ولی فقط آمدی و من را دیدی، حداد را ندیدی، یك عمامه و یك صورت و یك بدن دیدی، همین و بس. سهمت از این آمدن این‌قدر بوده و حالا باید جواب خدا را هم بدهی، آقای حداد برای این عارف شد كه بیاید و سنت پیغمبر را انجام بدهد و تبلیغ كند، پدر راضی نیست نباشد!

 حكم پیغمبر چه بود؟ همان كاری كه اویس كرد برای دیدن پیغمبر. آن اشتیاق و آن آتشی كه در قلبش برای دیدن پیغمبر بود، واقعا انسان خودش را جای او بگذارد، ببیند این چه می‌كشید از فراغ پیغمبر. ولی مادرش مانع، نمی‌تواند مادرش را رها كند، نمی‌آید، او دنباله‌رو بود. آمد مدینه، پیغمبر نمی‌داند كه اویس می‌خواهد بیاید، پیغمبر می‌داند. ولی می‌رود از مدینه بیرون، می‌توانست پیغمبر تأخیر بیندازد، او هم‌

 به اویس اجازه می‌دهد فقط نصف روز به تو اجازه می‌دهم در مدینه توقف كنی باید برگردی، می‌آید مادر گفته است نصف روز. ببینید كارها چقدر دقیق است و روی حساب است. اگر پیغمبر هم نداند كه پیغمبر نیست، آن موقع پیغمبر با چغندر فروش فرقی نمی‌كند، نه! پیغمبر می‌داند اویس می‌خواهد بیاید، تكلیف دارد كه برود بیرون، پیغمبر هم می‌خواهد او را ببیند او هم اشتیاق دارد خیال نكنید فقط اویس یك طرفه بود، پیغمبر هم دلش برای دیدن و زیارت اویس پر می‌كشد. اینها به هم مغناطیس هستند و آهن‌ربا هستند شما خیال كردید پیغمبر مثل این ستون می‌ماند بقیه بلند شوند و بیایند دورش، نه آقا پیغمبر هم انسان است و قلبش مرتبط است و پیغمبر هم در ضمیرش با او ربط دارد، دارد می‌بیند كه او الان به اینجا می‌آید ولی دستور دارد از مدینه بیرون برود. اویس می‌آید و می‌بیند كه پیغمبر نیست، واقعاً آسمان بر سرش خراب می‌شود، زمین و زمان بر سرش خراب می‌شود. آدم خودش را جای او بگذارد و واقعاً ببیند او چه كشید و چه مسئله‌ای را تحمل كرد. ولی با تمام اینها گفت كه اگر پیغمبر بود به من چه می‌گفت؟ او سیمش با پیغمبر وصل است، یا رسول اللَه! بمانم یا بروم؟ پیغمبر می‌گوید مادرت گفت نصف روز برگرد، آخر تو را نمی‌بینم، به صلاحت است، تو برگرد من با تو برمی‌گردم. آن وقت می‌شود اویس، آن وقت می‌شود كسی كه به اندازه اغنام قبیله ربیع و مضر می‌آید شفاعت می‌كند.[[4]](#footnote-4) یعنی آن‌قدر سعه وجودی پیدا می‌كند در توحید، كه به اندازه‌ای كه در تصور نمی‌آید از این امت را شفاعت می‌كند. این دستور پیغمبر است. اولیای الهی همین هستند. حالا ما بلند می‌شویم به دیدن آقای حداد می‌رویم، یواشكی، خبر نمی‌دهیم به پدرمان كه ممانعت نكند! آنجا كه می‌رسیم نامه می‌دهیم كه ما اینجا هستیم و چند روز دیگر برمی‌گردیم. نصیبی از آقای حداد نبردی، فایده‌ای ندارد! رعایت مادر و پدر، دستورات الهی همه همین است. اگر انجام دادیم رسیدیم. پس بنابراین نباید ملامت كنیم، راه سلوك این است. البته مقداری از مطلب ماند چون دیدم اگر بخواهم در مسئله دیگر وارد شوم نه حالم اقتضا می‌كند و نه فرصت اجازه می‌دهد.

 سلوك این است كه انسان وارد شود در مرحله و طریقی و راهی كه كارش را و افكارش و اقوالش را با مبانی و با دستورات تطبیق دهد تا روز آخر. هر كه هست بسم اللَه هر كه نیست بفرماید جای دیگر. ممكن است جای دیگر طی الارض یاد بدهند، ممكن است از این رمل و جفر و رمالی بازی و از این مسائل كه صدتا یك غاز هم ارزش ندارد جای دیگر باشد، حال و هوا به یك شكل دیگری ممكن است باشد، بنده اطلاع ندارم. بنده از این مسائل هیچ اطلاعی ندارم، فقط آن مقداری كه می‌توانم بگویم این است آنچه را كه بزرگان گفتند همین است. روی این مطلب می‌توانم بایستم و پاسخگو باشم و متعهد باشم‌

 كه این راه سلوك راهی است كه انسان كار و عمل و برنامه‌اش را مطابق با دستوراتی كه بزرگان فرمودند انجام بدهد و وقتی‌كه انجام داد در تحت ولایت و در تحت اشراف ولی عالمِ وجود، امام زمان آن عصر قرار خواهد گرفت. چه او را ببیند چه او را نبیند. چه با او ملاقات بكند چه نكند، چه زمان ظهور را درك بكند چه نكند. این روش اولیای الهی بوده و بر این اساس هم حركت كردند و در این مسئله بین بنده و بین رفقا و سایر دوستان هیچ تفاوتی نیست.

 خدا نیاورد آن روز را، در روز قیامت موقعیتی برسد كه همین رفقایی كه در اینجا نشسته‌اند ببینم از من سبقت گرفته‌اند و ببینم من عقب ماندم، نه! خدا با كسی رودربایستی ندارد. مگر عرض نكردم خدمت رفقا كه مرحوم آقا به یك نفر فرموده بودند كسی كه از من بخواهد من به او می‌دهم نخواهد نمی‌دهم. حتی اشاره كردند به بنده، بخواهد می‌دهم نخواهد نمی‌دهم. بخواهد یعنی خواست باطن، خواست باطن یك تعهدات و التزامات و اهتمام و اراده‌ای دارد. همین‌طور كه ما خواستیم به این راحتی نیست.

 ان‌شاءاللَه خداوند توفیق بدهد كه ما بتوانیم آن‌طور كه مورد رضای اوست به آن نحو عمل كنیم و به آن كیفیت راه خود را قرار بدهیم، این راه، راه عبور از نفس و انانیت و مشكلات است. یك شخصی برای بنده پریروز نامه نوشته بود كه شما در فلان‌جا گفتید كه این راه سخت است آیا خدا را حتما باید با سختی‌ها شناخت؟ شما برای پیدا كردن دو قران صبح تا شب می‌دوی، با بدبختی پیدا می‌كنی، حالا كه به خدا رسید خدا را با سختی‌ها باید شناخت! جوابی نداشتیم بدهیم، فقط اینكه بگوییم آقا یك قدری به عقلتان مراجعه كنید شاید قدری احتیاج به تصحیح داشته باشد و چندتا قرص و كپسول! نه آقا جان این عبور از انانیت است. عبور از نفس است، باید ببینیم در قبال این مسئله چه چیز پیدا كنیم، آخر احمق! كسی كه این حرف را می‌زند نمی‌داند كه این شصت سال دنیا می‌گذرد از آن طرف بی‌نهایت در پیش دارد، به اضافه بی‌نهایت یك عدد جبری. آن‌وقت می‌گوید آقا خدا را حتماً باید با سختی شناخت؟ بفرمایید به آسانی بشناسید! برایتان جاده هم باز كرده‌اند و ملائكه هم به صف ایستاده‌اند كه آقا می‌خواهد تشریف بیاورد! جایی كه حافظ با آن مقامش می‌گوید كه:

آه سرد ما كجا آرد حساب‌ \*\*\* آنكه كشتی راند بر خون قتیل‌[[5]](#footnote-5)

 آن وقت ما آمده‌ایم این قضایا را شوخی گرفته‌ایم و آسان گرفته‌ایم و بله یك دو صفحه‌ای قرآن می‌خوانیم و تسبیح هم می‌گردانیم و كار تمام است.

 امیدواریم كه خداوند افكار ما را تصحیح، اراده ما را قوی، اهتمام ما را بلند، همت ما را عالی و راه و روش ما را روشن گرداند. ان‌شاءاللَه طلب رفقا برای جلسه بعد كه چه نحوه عمل كنیم و چگونه باشیم و مقصود امام صادق از این تقوا چیست و خود را به چه كیفیتی درآوریم تا بتوانیم مستعدّ برای كسب فیض از ناحیه پروردگار باشیم.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. عوالى اللئالى العزيزة، ج ٢، ص ٥٠، جامع الأخبار (للشعيرى)، ص ٤٩؛ مستدرك الوسائل، ج ٤، ص ٢٧٣. [↑](#footnote-ref-1)
2. نهج الحق و كشف الصدق، ص ٣٣٣؛ الطرائف فى معرفة مذاهب الطوائف، ج ٢، ص ٤٣٢. [↑](#footnote-ref-2)
3. الكافى، ج ١، ص ٤٠٣. [↑](#footnote-ref-3)
4. امام شناسى، ج ١٢، ص ٤٦. [↑](#footnote-ref-4)
5. .

   موج اشك ما كى آرد در حساب‏آن كه كشتى راند بر خون قتيل‏ [↑](#footnote-ref-5)